



پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی

«ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی»

نیمه اول سال ۱۳۸۷

تأملی بر سه مسأله‌ی روش‌شناختی در تحقیقات تطبیقی کلان

محمد‌رضا طالبان*

چکیده

روش‌های تطبیقی، ابزارهای پژوهشی مفید و توانمندی برای تولید، آزمون و بسط تئوری‌های کلان در جامعه‌شناسی شمرده می‌شوند. با این وجود، در تحقیقات تطبیقی - همانند سایر روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی - مسائل و مشکلاتی وجود دارد که اگر صریحاً به آن‌ها پرداخته نشود می‌تواند محدودیت‌های مهمی در زمینه‌ی اعتبار نتایج حاصل از این نوع تحقیقات به وجود آورد. در حقیقت، مشکلات و دام‌های روش‌شناختی مختلفی در سر راه انجام این نوع پژوهش وجود دارد که پژوهشگران باید نسبت به آن‌ها، آگاه باشند و هنگام انجام تحقیق و تفسیر نتایج به آن‌ها توجه کنند.

این مقاله به تشریح سه مشکل اساسی در تحقیقات تطبیقی کلان اختصاص یافته است که عبارتند از: مغالطه‌های محیطی و فردگرا؛ تورش انتخاب و مسأله‌ی درجات آزادی.

مغالطه‌های محیطی و فردگرا از پرش‌های نامناسب در میان سطوح تحلیل کلان و خرد به وجود می‌آیند و هنگامی روی می‌دهند که استنباط یا استنتاج در یک سطح تحلیل بر اساس داده‌های مربوط به سطح دیگر انجام پذیرد. مشکل تورش انتخاب در مطالعات تطبیقی از انتخاب تعمدی کشورها از سوی محقق مقایسه‌کننده ناشی می‌شود که می‌تواند به خطای استنباط در تحقیق منجر شود. مشکل درجات آزادی در تحقیقات تطبیقی کیفی بر این مسأله مبتنا دارد که در این نوع مطالعات، غالباً تعداد عوامل تبیینی نسبت به موردهای تحت بررسی بیشتر است، و از این رو، طرح تحقیق برای آزمون فرضیه‌ها دچار ابهام و مشکل می‌شود تا جایی که نمی‌توان برای واری‌درستی فرضیه‌ها به جواب‌های روا و معتبری دست یافت.

واژه‌های کلیدی: تحقیق تطبیقی، مغالطه‌ی محیطی، مغالطه‌ی فردگرا، تورش انتخاب، مشکل درجات آزادی

* نویسنده مسئول - استادیار گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده‌ی امام خمینی و انقلاب اسلامی

مقدمه

مقایسه کردن عمل طبیعی انسان‌هاست. از عهد باستان تاکنون نسل‌های انسانی در صدد فهم و توضیح مشابَهت‌ها و تفاوت‌هایی بوده‌اند که بین خود و دیگران می‌دیدند. در علم نیز «مقایسه و تطبیق» جوهر و قلب همه‌ی تلاش‌هایی است که در قالب روش‌های تحقیق و در زمینه‌ی آزمون تجربی تأملات نظری انجام می‌پذیرد (دورکیم ۱۳۶۸؛ راژین، ۱۹۸۷؛ ساندرز، ۱۹۹۴). با وجود این، در جامعه‌شناسی، اصطلاح «روش تطبیقی» در معنای محدودتری به کار می‌رود و تنها به نوع خاصی از مقایسه یعنی مقایسه‌ی واحدهای کلان اجتماعی - غالباً با استفاده از داده‌های ثانویه - اطلاق می‌شود. از این رو، مهم‌ترین وجه ممیزه‌ی روش تطبیقی از سایر روش‌های جامعه‌شناسی عبارت است از به کارگیری و استفاده از واحدهای کلان اجتماعی (سیستم‌ها) به عنوان واحد تحلیل. تحلیل‌های تطبیقی در جامعه‌شناسی گرایش دارند که بین جامعه‌ای باشند و از پدیده‌های کلان اجتماعی، حکایت کنند (راژین، ۱۹۸۷؛ هرکنراس، ۲۰۰۲).

در روش تطبیقی که غالباً، «تبیین» هدف اصلی و عمده‌ی تحقیق است (جکمن ۱۹۸۵؛ بولن و همکاران ۱۹۹۳) «واحدهای کلان اجتماعی» محوریت دارند؛ چون این نوع واحدها، اجزای سازنده‌ی تبیین‌هایی هستند که تئوری پردازان اجتماعی و سیاسی عرضه کرده‌اند. محققان تطبیقی، معمولاً با این روش به بررسی مشابَهت‌ها و تفاوت‌های دو یا چند (ین) کشور (دولت - ملت) به منظور دستیابی به تعمیم‌های علی و به ویژه آزمون فرضیات تبیینی ناشی از تئوری‌های عام می‌پردازند (راژین، ۱۹۸۷؛ بولن و همکاران، ۱۹۹۳؛ نیومن، ۲۰۰۰؛ هرکنراس، ۲۰۰۲).

دانشمندان این حوزه‌ی مطالعاتی، تقسیم‌بندی‌های دوگانه‌ی متفاوتی از انواع تحقیق تطبیقی ارائه کرده‌اند، از جمله: کمی در برابر کیفی (راژین، ۱۹۸۷)؛ بین‌کشوری در برابر درون‌کشوری (ساندرز، ۱۹۹۴؛ مای، ۱۹۹۸)؛ متغیرمحوری در مقابل موردمحوری (راژین، ۱۹۸۷؛ گلدتورپ، ۲۰۰۰)؛ واریانس‌محوری در برابر فرآیندمحوری (ماکسول، ۲۰۰۴)؛ تحلیل آماری در برابر تحلیل منطقی (جکمن، ۱۹۸۵)؛ مقایسه با N بزرگ در مقابل مقایسه با N کوچک (لایبرسون، ۱۹۹۱؛ ۱۹۹۴) و هکذا. با این وجود، تمایز اصلی بین انواع روش‌های تطبیقی، به طور کلی، به نوازی میان سطح انتزاع

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۴۱.....

مفاهیم نظری و دامنه‌ی واحدهای کلان اجتماعی تحت مطالعه بستگی دارد. در کل، هرچه سطح انتزاع مفهومی در گزاره‌های تئوریک، بالاتر باشد؛ قابلیت بیشتری برای وارد کردن تعداد زیادتری از واحدهای کلان اجتماعی وجود دارد (لندمن، ۲۰۰۰). به علاوه، دلیل موجه برای اتخاذ هر یک از این روش‌ها نیز تابعی از قلمروی پرسش‌ها و فرضیات تحقیق و دو استراتژی اصلی تحقیق تطبیقی، یعنی «تفصیل بیشتر» در مقابل «تعمیم افزون‌تر»؛ یا به عبارت دیگر، «ژرفانگری» در برابر «پهنانگری» است.

از سویی، هدف اصلی روش‌های کمی تطبیقی، آزمون تئوری‌های کلان اجتماعی و دستیابی به گزاره‌های هرچه عام‌تر در خصوص واحدهای کلان اجتماعی است. تحقیق تطبیقی کمی فراهم‌آورنده‌ی روشی مفید و توانمند برای تولید، آزمون و بسط تئوری‌های جامعه‌شناسی است (پرزورسکی و تیون، ۱۹۷۰؛ کوهن، ۱۹۸۷؛ هرکنراس، ۲۰۰۲). هم‌چنین، برای احراز و تصدیق این که تبیین‌ها و تفسیرهای معینی که از مطالعات تک‌کشوری یا تحقیقات تطبیقی کیفی در میان چند کشور معدود به دست آمده‌است، آیا صرفاً ویژگی‌های تفریدی و منحصربه‌فرد آن کشورهاست؟ یا این که در میان سایر کشورها نیز واجد اعتبار است؟ تحقیق تطبیقی کمی کاملاً راهگشاست. مطالعات موردی یا تحقیقات تطبیقی کیفی مورد محور، گرچه بصیرت‌هایی را از واقعیات اجتماعی فراهم می‌آورد که از طریق تحقیق تطبیقی کمی قابل دستیابی نیست، ولی هیچ‌گاه به تعمیم‌های آزمون‌شده نمی‌انجامد. مضافاً بر این که، اگر در مقام آزمون یا ارزیابی تجربی تئوری‌ها باشیم، کمی کردن ویژگی‌های کلان و ساختاری که در تحقیق تطبیقی کمی صورت می‌پذیرد، اجازه و امکان آزمون‌های دقیق و جدی‌تری را از تئوری‌های کلان اجتماعی فراهم می‌سازد (راژین، ۱۹۸۷: ۵۳).

از سویی دیگر، روش‌های تطبیقی کیفی عمدتاً در جستجوی توصیف تفصیلی و تشریح عمیق فرآیندهای تاریخی- اجتماعی در تعداد معدودی از موردها^۱ هستند. تذکر این نکته اهمیت به سزایی دارد چرا که تحلیل تطبیقی کمی هیچ‌گاه جای بررسی تفصیلی موردهای خاص را نمی‌گیرد. تئوری‌های عام و تحقیقات کمی تطبیقی برای آزمون آن‌ها، بنا به ماهیت خود، متوجه و حساس به بافت‌ها یا زمینه‌های تفریدی هر

مورد نمی‌باشند. از این رو، شرایط خاص محلی، منابع و تجربیات تاریخی و منحصر به فرد هر یک از موردها که در تحقیق تطبیقی کمی، لاجرم، جزء مقوله‌ی پس‌ماند یا باقیمانده^۱ قرار می‌گیرند، و احیاناً آثار مهمی بر پیامدها یا نتیجه‌ی پدیده‌ی تحت مطالعه گذاشته‌اند، در تحقیقات کیفی تطبیقی، مورد انکشاف و مذاقه قرار می‌گیرند. در مجموع، و صرف نظر از کمی یا کیفی بودن تحلیل، «تحقیقات تطبیقی»-که در واقع بازگشت به استراتژی تحلیلی است که اسلاف جامعه‌شناسی آن را مرجع می‌دانستند- فراهم‌آورنده‌ی روشی مفید و توانمند برای تولید، آزمون و بسط تئوری‌های کلان در جامعه‌شناسی است (پرزورسکی و تیون، ۱۹۷۰؛ راژین، ۱۹۸۷ و ۲۰۰۴؛ کوهن، ۱۹۸۷؛ نیومن، ۲۰۰۰؛ گلدتورپ، ۲۰۰۰؛ هرکنراس، ۲۰۰۲؛ ماهونی و روشه‌مایر، ۲۰۰۳؛ ماهونی، ۲۰۰۴). مع‌هذا، در تحقیقات تطبیقی- همانند سایر روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی- مسائل و مشکلات اساسی و مهمی وجود دارد که اگر صریحاً به آن‌ها پرداخته نشود می‌توانند محدودیت‌های مهمی در زمینه‌ی اعتبار نتایج حاصل از این نوع تحقیقات به وجود آورند. در این مقاله سعی شده است تا حدّ امکان از طریق ارائه‌ی مثال‌هایی ساده و با استناد به برخی تحقیقات انجام گرفته در این حوزه به سه مشکل اساسی در مطالعات تطبیقی کلان پرداخته شود^۱. هدف این مقاله، تشریح سه مشکل اساسی در راه استنباط و آزمون معتبر در تحقیقات تطبیقی کلان و ارائه‌ی برخی راه‌حل‌های اولیه برای عبور از این موانع و کسب نتایجی معتبرتر است. مسائل و مشکلات روش‌شناختی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرند به ترتیب عبارتند از: مغالطه‌های محیطی و فردگرا؛ تورش انتخاب و مسأله‌ی درجات آزادی.

مغالطه‌ی محیطی و فردگرا^۲

در علوم اجتماعی نوعاً دو نوع داده برای دو سطح تحلیل کلی وجود دارد: داده‌های فردی برای سطح تحلیل خرد و داده‌های جمعی^۳ یا محیطی برای سطح تحلیل کلان. داده‌های فردی، اطلاعات مربوط به افراد منفرد را دربر می‌گیرد؛ در صورتی که داده‌های

1-Residual

2- Ecological & Individualistic Fallacy

3-Data Aggregate

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۴۳.....

جمعی یا محیطی، اطلاعاتی را در بر می‌گیرد که در سطح واحدهای قلمرویی یا محلی، هم‌چون مناطق شهری، شهرها، شهرستان‌ها، استان‌ها و کشورها جمع‌آوری شده‌اند. تذکر این نکته مهم است که یکی از چالش‌های بزرگ رودرروی تحقیقات تطبیقی در جامعه‌شناسی عبارت است از چگونگی پل زدن بر شکاف میان سطوح تحلیل خرد و کلان. رابینسون (۱۹۵۰) در مقاله‌ای با عنوان «همبستگی محیطی و رفتار فردی» نشان داد که ضریب همبستگی میان دو متغیر سطح فردی هنگامی که همین دو متغیر از طریق میانگین‌گیری، تبدیل به متغیرهای جمعی (گروه بندی شده) می‌شوند، به شدت تغییر می‌کند. مطالعات معتناهی این مشکل را به صورت آماری مورد کنکاش و واریسی دقیق قرار داده و یافته‌ی رابینسون را تأیید کرده است (شوارتز، ۱۹۹۴: ۸۱۹). در واقع، یافته‌ی مزبور بر این مشکل دلالت داشت که انتقال از یک سطح تحلیل به سطحی دیگر می‌تواند تأثیرات مخربی بر ارتباط میان متغیرها بگذارد. شاید یکی از دلایل عمده‌ی آن، این باشد که با تجمیع یا گروه‌بندی داده‌های فردی و تبدیل آن‌ها به داده‌های جمعی یا محیطی در سطح کلان، متغیرهای برهم‌زننده‌ی^۱ (خلط کننده) مختلفی وارد تحلیل می‌شوند که در این صورت، همبستگی سطح محیطی یا کلان را دچار تورش زیادی خواهد کرد. این مشکل را «مغالطه‌ی محیطی» به معنای مغالطه‌ای منطقی در استنباط یا استنتاج از داده‌های گروهی یا جمعی برای رفتارهای فردی نامیده‌اند (شوارتز، ۱۹۹۴: ۸۱۹؛ لندمن، ۲۰۰۰: ۴۹؛ سلیگسن، ۲۰۰۲: ۲۷۳؛ فریدمن، ۲۰۰۴: ۲۹۳).

به طور کلی، مغالطه‌های محیطی و فردگرا از پرش‌های نامناسب در میان سطوح کلان و خرد به وجود می‌آیند و هنگامی روی می‌دهند که استنباط یا استنتاج در یک سطح تحلیل بر اساس داده‌های مربوط به سطح دیگر انجام پذیرد. مغالطه‌ی محیطی یعنی نتیجه‌گیری در باره‌ی رفتارهای فردی از طریق داده‌های جمعی یا محیطی. در مقابل، «مغالطه‌ی فردگرا» هنگامی پیش می‌آید که نتایج به‌دست آمده از تحلیل داده‌های سطح فردی برای استنباط پدیده‌های جمعی استفاده می‌شود (لندمن، ۲۰۰۰: ۴۹؛ سلیگسن، ۲۰۰۲: ۲۷۳).

1- Confounding Variables

هر دوی این مغالطات، یک مسأله‌اند؛ چون، تحلیل انجام گرفته در یک سطح می‌تواند روابط در سطح دیگر را بیش از حد برآورد کند. هم‌چنین، هر دوی این مغالطات از منابع مشابهی یعنی گرایش‌های هستی‌شناسانه‌ی پژوهشگر و محدودیت داده‌های در دسترس سرچشمه می‌گیرند. ممکن است برخی محققین مورد نخست، تصوّر کنند که داده‌های واقع در یک سطح، درجه‌ی بالاتری از واقعیت را منعکس می‌سازند تا داده‌های واقع در سطح دیگر. مثلاً، برخی محققان ممکن است از حیث هستی‌شناسانه معتقد باشند که تنها پدیده‌ی واقعی در علوم اجتماعی، فرد و رفتار فردی است و ویژگی‌های سیستمی صرفاً انتزاعاتی بدون مابه‌ازای خارجی هستند. در مقابل، برخی دیگر ممکن است معتقد باشند که فرد و رفتار فردی صرفاً محصول و بازنمای خصیصه‌های ساختاری است. به عنوان مثال، «تبیین‌های عقل‌گرایانه» به رفتار جمعی چنان می‌نگرند که دارای هیچ منزلت خاصی غیر از افرادی که آن را تشکیل می‌دهند نمی‌باشد. از طرف دیگر، «تبیین‌های ساختارگرایانه‌ی رفتار جمعی» تنها به پیوندهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بین افراد که تصور شده منبع نظم و تغییر اجتماعی هستند، می‌پردازند (لیچ‌باخ، ۱۹۹۷: ۲۴۷-۲۵۴). بدین سان، یک عقل‌گرا ممکن است اطلاعات را در باره‌ی افراد جمع‌آوری کند تا ادعاهای کلی‌تری راجع به گروه‌ها و تجمّعات ارائه دهد؛ در صورتی که یک ساختارگرا ممکن است اطلاعات مربوط به گروه‌ها و اجتماعات را جمع‌آوری کند تا گزاره‌های وسیع‌تری در باره‌ی افراد ارائه نماید (لندمن، ۲۰۰۰: ۵۰).

دسترسی به داده‌ها، دومین منبع مغالطه‌های محیطی و فردگرا است. در حقیقت، برخی محققین تطبیقی ممکن است مجبور شوند داده‌های حاصل از یک سطح را برای بررسی سؤال تحقیق در سطح دیگر به کار گیرند. برای مثال، گار در مطالعه‌ی خویش با عنوان «منازعه‌ی داخلی»^۱ (۱۳۷۹/۱۹۶۸) که هنوز هم به عنوان یکی از بهترین نمونه‌های تحقیق تطبیقی کمی در حوزه‌ی کلی «مخالفت سیاسی» محسوب می‌شود (لندمن، ۲۰۰۰: ۹۳) فرض کرد که احساس محرومیت نسبی، مهم‌ترین نیروی محرک پیوستن به فعالیت شورشی است. طبق تعریف گار (۱۳۷۶ و ۱۳۷۹) «محرومیت نسبی»

1-Civil Strife

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۴۵.....

حالتی روانشناختی - ماهیتاً در سطح فردی - به معنای وجود شکاف و اختلاف میان آن چه فرد می‌خواهد (انتظارات ارزشی) و آن چه فکر می‌کند می‌تواند به دست آورد (توانایی‌های ارزشی) است. در این زمینه، گار فرضیه‌سازی کرد که سطوح بالای محرومیت نسبی باید با سطوح بالای خشونت سیاسی ارتباط داشته باشد. مع‌هذا، چون داده‌های سطح فردی محرومیت نسبی موجود نبود، گار تعدادی از شرایط کلان اقتصادی - اجتماعی را معرف محرومیت نسبی محسوب برشمرد. این معرف‌ها عبارت بودند از: میزان عدم موازنه‌ی تجاری سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۶۰ در مقایسه با سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۷؛ همین جریان در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ در مقایسه با سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۰؛ تورم در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ در مقایسه با سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۵۸؛ نرخ رشد تولید ناخالص ملی در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ در مقایسه با دهه‌ی ۱۹۵۰؛ شاخص مربوط به شرایط بد اقتصادی در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ که شامل پدیده‌هایی مثل بی‌کاری، کاهش محصول غلات و ... می‌شد؛ محدودیت‌های جدید اعمال شده از سوی رژیم برای مشارکت و نمایندگی سیاسی؛ تولید و بازتولید ارزش‌های جدید و محرومیت ناشی از توزیع نادرست آن‌ها در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳؛ تبعیض اقتصادی؛ تبعیض سیاسی؛ ظرفیت تجزیه‌طلبی؛ وابستگی به سرمایه‌های خارجی؛ شکاف‌های مذهبی و فقدان فرصت‌های تحصیلی و آموزشی.

بدین‌سان، گار (۱۳۷۹/۱۹۶۸) فرضیه‌ی خویش را با داده‌های مربوط به معرف‌های جمعی فوق‌الذکر در ۱۱۴ کشور جهان، آزمون و در نهایت تأیید کرد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود گار به طرز مخاطره‌آمیزی از داده‌های جمعی برای آزمون فرضیه‌ای در سطح فردی استفاده کرده است. به همین علت، برخی منتقدان گار مدعی شده‌اند که چون فرضیه‌ی اصلی تحقیق وی در سطح خرد قرار داشته ولی، آزمون و اخذ نتایج آن با داده‌های جمعی سطح کلان انجام یافته، استنتاج گار چیزی جز مغالطه‌ی محیطی نیست. در حقیقت، یافته‌های تجربی مربوط به عوامل کلان‌پایه‌ی اجتماعی مؤثر در خشونت سیاسی، لزوماً تئوری اصلی گار را که در سطح خرد قرار داشته، تست نکرده‌است (مارش و استوکر، ۱۳۷۸؛ ساندرز، ۱۳۸۰؛ لندمن، ۲۰۰۰؛ سامبانیس، ۲۰۰۳). در همین زمینه، برخی دانشمندان مدعی شده‌اند که یکی از استنباط‌های دورکیم در کتاب «خودکشی» - که تحقیقی کلاسیک در حوزه‌ی روش تطبیقی کمی محسوب

می‌شود- را می‌توان نمونه‌ای از مغالطه‌ی محیطی دانست (سلوین، ۱۹۵۸؛ شوارتز، ۱۹۹۴؛ وان پوپل و دی، ۱۹۹۶؛ استارک و بین‌بریج، ۱۹۹۶؛ فریدمن، ۲۰۰۴). استدلال این دانشمندان آن است که دورکیم بر اساس داده‌های آماری مربوط به توزیع میزان خودکشی در قلمروی جغرافیایی کشورهای اروپایی، نتیجه گرفت که به طور متوسط کشورها و ایالت‌هایی که نسبت جمعیت بیشتری از پروتستان‌ها را به خود اختصاص داده بودند، واجد مقدار خودکشی بالاتر؛ و کشورها و ایالت‌هایی که نسبت‌های بیشتری از کاتولیک‌ها را در خود جای داده بودند، واجد میزان پایین‌تر خودکشی بوده‌اند. سپس، دورکیم از این آمارهای جمعی یا داده‌های محیطی چنین نتیجه‌گیری کرد: احتمال بیشتری دارد که پروتستان‌ها در مقایسه با کاتولیک‌ها در کشورها و ایالت‌های مزبور دست به خودکشی بزنند (شوارتز، ۱۹۹۴: ۸۲۲؛ وان پوپل و دی، ۱۹۹۶: ۵۰۲؛ استارک و بین‌بریج، ۱۹۹۶: ۴۳؛ فریدمن، ۲۰۰۴: ۲۹۳). اگرچه این نتیجه‌گیری ممکن است در واقعیت یا نفس‌الامر درست باشد؛ از حیث منطقی، استنتاجی عقیم است و ضرورتاً از داده‌های تجمیعی^۱ دورکیم (نسبت پروتستان‌ها، نسبت کاتولیک‌ها) پیروی نمی‌کند (سلوین، ۱۹۵۸: ۶۱۶). به عبارت دیگر، چیزی که در سطح جمعی یا کلان درست است ممکن است در سطح فردی یا خرد درست نباشد. دلیل آن، این است که کاملاً محتمل می‌باشد در کشورها و ایالت‌هایی که پروتستان‌ها اکثریت جمعیت را به خود اختصاص داده بودند، کاتولیک‌های زیادی نیز دست به خودکشی زده باشند. در حقیقت، می‌توان تصوّر کرد که میزان خودکشی در کشورها و ایالت‌هایی که بیشتر جمعیت‌شان با پروتستان‌ها/کاتولیک‌ها بوده است؛ تحت تأثیر خودکشی‌های اقلیت‌های مذهبی یعنی کاتولیک‌ها/پروتستان‌ها باشد. در واقع، این فرضیه‌ی تئوریک که «خودکشی تابعی است از اقلیت بودن» نیز با داده‌های تجمیعی معطوف به کشورها و ایالت‌های مورد استناد دورکیم صدق می‌کند. در هر صورت، داده‌های در اختیار دورکیم، مذهب خودکشی‌کنندگان (سطح فردی) را نشان نمی‌داد^۲ و نسبت دادن آمارهای جمعی که از واحدهای محیطی یا قلمروهای جغرافیایی به دست آمده است به رفتار سطح فردی، مغالطه‌ی محیطی محسوب می‌شود.

1-Aggregate

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۴۷.....

مغالطه‌ی فردگرا که کمتر گریبانگیر جامعه‌شناسان بوده است، عکس مغالطه‌ی محیطی است. مغالطه‌ی فردگرا خطایی منطقی است که از نسبت دادن نادرست تجمیع داده‌های فردی به سطح کلان پدید می‌آید. همان‌طور که شوچ (۱۹۶۶: ۱۵۸-۱۵۹) به نقل از لندمن، ۲۰۰۰: ۵۱) اظهار کرده است: یک کشور با نظام سیاسی دموکراتیک ممکن است از افراد زیادی تشکیل شده باشد که به مجموعه‌ی س،الاتی که تمایلات اقتدارگرایی را می‌سنجد، پاسخ مثبت دهند؛ مع‌الوصف، این کشور به دلیل ساختارش (نه تمایلات و گرایش‌های افراد جامعه‌اش) کشوری با نظام دموکراتیک - و نه اقتدارگرا - محسوب می‌شود. به همین سان، یک نظام اقتدارگرا می‌تواند از افرادی تشکیل شده باشد که به مجموعه‌ی س،الاتی که گرایش‌های دموکراتیک را می‌سنجد، پاسخ مثبت دهند. خلاصه، نسبت دادن یک ویژگی کلان یا سیستمیک به یک کشور بر اساس پاسخ‌های نمونه‌ای از جمعیت پاسخ‌گویان، استنباطی نادرست بر اساس سطح نادرستی از تحلیل است.

به عنوان مثال، اینگلهارت در مجموعه‌ای از تحقیقات خویش پیوندی آشکار را میان تجمعی از ارزش‌ها و نگرش‌های سطح خرد افراد - که وی «فرهنگ سیاسی» نامیده است - با متغیر سطح کلان «نوع رژیم» نشان داده است (اینگلهارت، ۱۹۸۸، ۱۹۹۰؛ ۱۹۹۷، ۱۹۹۹؛ به نقل از: سلیگسن، ۲۰۰۲: ۲۷۳). اینگلهارت به خصوص تلاش کرد که نشان دهد یک شکل خاص از فرهنگ سیاسی یعنی «فرهنگ مدنی» پیوندی قوی و مستحکم با تکوین و تداوم رژیم دموکراسی دارد. بنا به نظر اینگلهارت، اساس و شالوده‌ی «فرهنگ مدنی» مبتنی بر «اعتماد بین فردی» است که پاتنام^۱ آن را برای دموکراسی ضروری تشخیص داده بود. به نظر می‌رسد منطق تحلیلی ارتباط اعتماد با دموکراسی، ساده و سراسر است باشد:

نبود اعتماد = نبود مناسبات و روابط ثانویه = نبود مشارکت سیاسی واقعی = نبود دموکراسی.

به عبارت دیگر، افراد یک جامعه باید به یک دیگر اعتماد بالایی داشته باشند تا بتوانند سازمان‌های جامعه‌ی مدنی را شکل داده و به آن پیوندند. در این صورت،

1-Putnam

جامعه‌ای که با این سطح فردی از اعتماد بالا و پیامدهای ناشی از یک چنین جامعه‌ی مدنی قوی‌ای تقویت و پشتیبانی شود؛ لاجرم رژیم‌های دموکراتیک را به وجود می‌آورد. بر همین اساس، می‌توان منطقاً استنتاج کرد که فرضیه‌ی رقیب و مبطل فرضیه‌ی اینگلهارت واجد صورت گزاره‌ای زیر است:

«کشورهایی که مردمانش از سطوح پایین‌تری از اعتماد برخوردارند از دموکراسی بیشتر حمایت می‌کنند و در مقابل، آن‌هایی که از سطوح بالاتری از اعتماد برخوردارند کمتر از دموکراسی حمایت می‌کنند.»

حال، فرض کنید که ۵۵ درصد از جمعیت یک کشور، اعتماد بین فردی بالا و ۴۵ درصد اعتماد بین فردی پایینی را ابراز کرده باشند. برای اجتناب از مغالطه‌ی فردگرا ضرورت دارد که مشخص کنیم مشارکت کنندگان در سازمان‌های جامعه‌ی مدنی این کشور، اکثراً از افرادی بوده‌اند که اعتماد بالایی داشتند. اگر این ارتباط درون سیستمی (تحلیل سطح خرد در داخل هر کشور) آزمون و مورد واریسی تجربی قرار نگیرد- چیزی که هرگز توسط اینگلهارت انجام پذیرفته است (سلیگسن، ۲۰۰۲)- چگونه می‌توان فرضیه‌ی رقیب و مبطل فرضیه‌ی اینگلهارت را کنار گذاشت. در حقیقت، در غیاب تحلیل سطح فردی همواره می‌توان مدعی بود که یافته‌های اینگلهارت که از تجمیع داده‌های فردی و تحلیل در سطح کلان به دست آمده‌است، مصنوع مغالطه‌ی فردگرا است (لندمن، ۲۰۰۰: ۵۱؛ سلیگسن، ۲۰۰۲: ۲۷۵).

راه حل اجتناب از دو مغالطه‌ی محیطی و فردگرا، ساده و روشن است. داده‌های مورد استفاده در هر پژوهش باید زنجیره‌ی استنباط بین مفاهیم نظری و سنجه‌های آن مفاهیم را کمینه سازند. این راه حل که مشهور به «اصل سنجش مستقیم» است بدین معنا است که سؤالات و فرضیات پژوهشی سطح فردی باید از داده‌های فردی و سؤالات و فرضیات پژوهشی معطوف به ساختارها یا نظام‌ها از داده‌های جمعی یا سیستمی استفاده کنند. البته، جنبه‌های عملی تحقیق می‌تواند اجازه‌ی سنجش مستقیم پدیده‌ها را ندهد؛ اما این نکته‌ی کلی باقی می‌ماند که این سنجش باید حتی‌الامکان نزدیک به سطح پدیده‌ی در دست بررسی باشد.

تورش انتخاب^۱

مطالعات تطبیقی کلان عمدتاً درصدد هستند تا با مقایسه کشورها - به عنوان موردهای تحت مطالعه- به استنباط گزاره‌های عام در خصوص پدیده‌های اجتماعی دست یابند. در حوزه‌ی مطالعات تطبیقی، دانشمندان و محققان در تلاش برای تبیین وقایع اجتماعی و آزمون تئوری‌هایی که تدوین شده‌اند «کشورها» را مورد مقایسه قرار می‌دهند. با این حال یک اصل علمی مهم که غالباً از سوی محققان تطبیقی نقض می‌شود اصل انتخاب درست کشورها است. «تورش انتخاب» معمولاً در هنگامی که انتخاب غیرتصادفی موردها در استنباطها دخالت می‌کند مطرح می‌شود. در واقع این تورش مبتنی بر انتخاب نمونه‌ای است که از لحاظ آماری معرف جمعیت یا جامعه‌ی آماری نباشد (سرایی، ۱۳۷۲؛ حکمن، ۱۹۹۰؛ گوجاراتی، ۱۹۹۵؛ هاگس، ۱۹۹۷؛ گرین، ۲۰۰۰).

با این حال توجه ما در مبحث حاضر روی تورش انتخاب مبتنی بر نمونه‌گیری تصادفی نیست؛ بلکه، تأکید بر نوع دیگری از تورش انتخاب است که در مطالعات تطبیقی از انتخاب تعمدی کشورها از سوی محقق مقایسه‌کننده ناشی می‌شود (لایبرسون، ۱۹۸۷؛ کینگ و همکاران، ۱۹۹۴؛ کولیر، ۱۹۹۵؛ لندمن، ۲۰۰۰).

گرچه انتخاب کشورها در کانون تحقیق تطبیقی قرار دارد ولی انتخاب بدون تأمل و تدبیر ممکن است به مشکلات جدی در استنباط منجر شود. آشکارترین شکل تورش انتخاب در مطالعات تطبیقی هنگامی روی می‌دهد که یک محقق، تنها آن مورد(کشور)هایی را در نظر بگیرد که مدعای نظری‌اش را تأیید می‌کند (گزینش تعمدی همسو با فرضیه). با این حال شکل ظریف‌تر تورش انتخاب وقتی روی می‌دهد که گزینش کشورها فقط و فقط متکی به ارزش‌های معینی از متغیر وابسته باشد. یعنی موردها تنها بر اساس همبستگی‌شان با متغیر وابسته انتخاب می‌شود و در فرایند انتخاب موردها اصلاً به متغیرهای مستقل توجهی نمی‌شود. اگر با چنین رویه‌ای دست به تحقیق تبیینی برای آزمون فرضیات بزنیم، خواه ناخواه، با خطای استنباط روبه‌رو خواهیم شد (کینگ و همکاران، ۱۹۹۴؛ کولیر، ۱۹۹۵؛ لندمن، ۲۰۰۰؛ گیدس، ۲۰۰۲).

1-Selection Bias

مطالعات تطبیقی که کشورهای زیادی را مورد مقایسه قرار می‌دهد این نوع تورش انتخاب چندان آن‌ها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد؛ چون مطالعات با کشورهای زیاد معمولاً واجد مشاهدات کافی هستند تا از مسأله‌ی تورش انتخاب پرهیز کنند. ضمناً مطالعات کمی با کشورهای زیاد می‌توانند از تکنیک‌های آماری پیشرفته‌ای استفاده کنند تا این مسأله را رفع نمایند (برای نمونه بنگرید به: گوجاراتی، ۱۹۹۵؛ گرین، ۲۰۰۰).

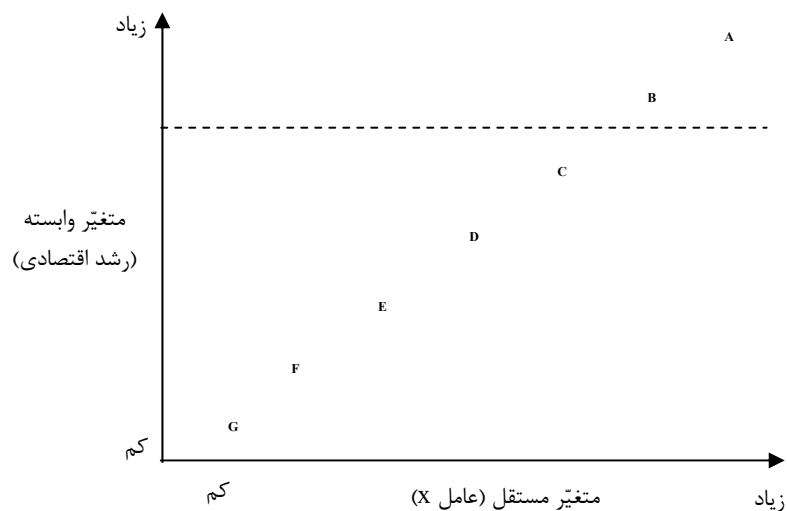
با این حال در مطالعاتی که کشورهای اندک را مقایسه می‌کنند و مطالعات تک‌کشوری، چگونگی انتخاب کشورها می‌تواند به طور جدی نوع استنباط‌هایی که اخذ می‌شود را تحت تأثیر قرار دهد. غالباً در این نوع مطالعات، کشورهای انتخاب می‌شوند که بتوانند تنها آن چیزی را که پژوهشگر تطبیقی در صدد تبیین آن است نشان دهد. انتخاب طبق متغیر وابسته به این نحو می‌تواند به بیش برآورد اثراتی منجر شود که وجود ندارد یا به کم برآوردن اثراتی منجر شود که وجود دارد (کولیر، ۱۹۹۵؛ لندمن، ۲۰۰۰).

لازم به توضیح است که مشکل انتخاب موردها بر اساس همبستگی با متغیر وابسته ریشه در منطق تبیین دارد. هنگامی که شخصی می‌خواهد تبیین کند که مثلاً چرا کشورهای A و B نسبت به کشورهای C, D, E, F, G از رشد اقتصادی سریع‌تری برخوردارند خواه ناخواه در جستجوی عوامل مقدم X تا Z است که در کشورهای A و B وجود دارد ولی در کشورهای C تا G وجود ندارد. مشکل تورش انتخاب هنگامی به وجود می‌آید که موردها فقط بر اساس متغیر وابسته انتخاب شوند یعنی در مطالعه، فقط کشورهای A و B (که دارای ارزش‌های بالا در متغیر وابسته هستند) مدنظر قرار گیرد و تنها اطلاعات لازم در خصوص وجود عوامل X تا Z در کشورهای A و B جمع‌آوری شود. در صورتی که منطق تبیین ایجاب می‌کند که کشورهای C تا G (یا نمونه‌ای از آن‌ها) نیز مورد مطالعه قرار گیرند تا اطمینان حاصل شود که این کشورها فاقد عوامل X تا Z هستند. چون از یک سو، ممکن است کشورهای A و B تنها کشورهای باقی‌مانده باشند که واجد X تا Z هستند؛ در این صورت فرضیه‌ی تبیینی مذکور، موجه به نظر می‌رسد. ولی از سوی دیگر، احتمال دارد خیلی از کشورهای دیگر نیز

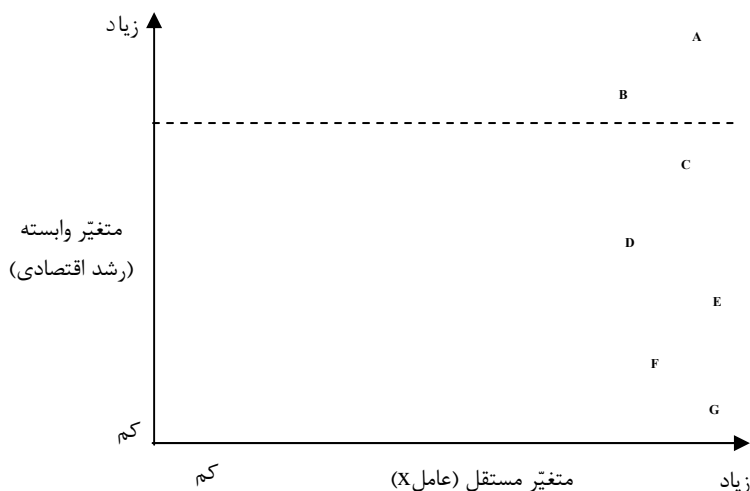
تأملی بر سه مسأله ی روش شناختی در تحقیقات ... ۵۱.....

واجد آن‌ها باشند که در این صورت، این فرضیه‌ی علیّی مردود و غیر قابل اعتماد به نظر می‌رسد.

شاید بتوان این مسأله را با نمودار به نحو روشن‌تری نشان داد. فرض کنید در دنیا کشورهای توسعه یافته‌ی A تا G وجود دارد ولی کشورهای A و B در این میان از بالاترین رشد اقتصادی برخوردار هستند. بر اساس مطالعات عمیق روی کشورهای A و B به این نتیجه رسیده شد که عامل X علت موفقیت آن کشورهاست. بر اساس این نتیجه‌گیری، فرد می‌تواند فرض کند که اگر کشورهای C تا G مورد بررسی قرار بگیرند آن‌ها باید نسبت به کشورهای A و B از عامل X کمتر داشته باشند و ارتباطشان مثلاً به شکل نمودار زیر باشد:



همان طور که ملاحظه می‌شود بین متغیر وابسته (رشد اقتصادی) و متغیر مستقل (عامل X) یک ارتباط قوی خطی دیده می‌شود. ولی این احتمال هم وجود دارد که توزیع موردهای مذکور، متفاوت از شکل قبلی و به صورت نمودار زیر باشد:



در نمودار دوم گرچه جایگاه کشورهای A و B مشابه نمودار اول است، یافته‌ها نشان می‌دهند که همبستگی و ارتباطی میان رشد اقتصادی و عامل X وجود ندارد. حال اگر فردی برای تبیین، تنها به کشورهای A و B اکتفا کند، هرگونه نتیجه‌گیری در خصوص وجود یا عدم رابطه میان این متغیرها ممکن است خطا باشد. اگر ارتباطی واقعی میان عامل X و متغیر وابسته وجود داشته باشد (مثل نمودار اول) ولی پژوهشگر موردهایش را به نحوی انتخاب کند که نتایج تحت بررسی فقط شامل موردهای بالای خط چین باشد؛ رویه‌های آزمون‌ی اجرا شده بر روی این موردهای انتخابی، ممکن است نشان دهند که ارتباطی وجود ندارد. در این حالت، انتخاب موردها بر اساس متغیر وابسته اغلب نتایج تورش‌داری در جهت نبود ارتباط به دست می‌آورند، حتی هنگامی که در حقیقت ارتباط واقعی وجود دارد.

نمودار دوم نشان می‌دهد که ارتباط واقعی بین دو متغیر وجود ندارد؛ ولی، تحلیلگر به علت اطلاعات ناقص و اندکی که فقط از کشورهای A و B دارد می‌تواند فرض کند که موردهای C تا G مثل نمودار اول هستند و نتیجه بگیرد که عامل X علت این نتیجه است در صورتی که در حقیقت ارتباطی وجود ندارد.

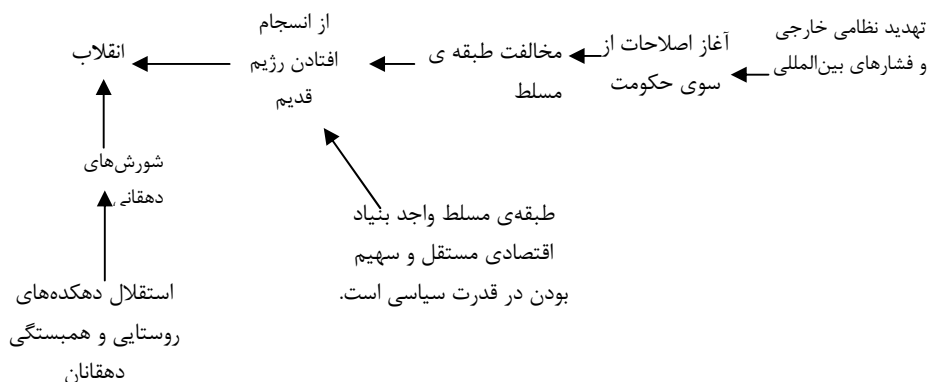
در هر دو حالت مشاهده می‌شود که انتخاب موردها تنها بر اساس همبستگی با متغیر وابسته می‌تواند به استنباط‌های خطا منجر شود و عدم دقت و رعایت نکردن آن

تأملی بر سه مسأله‌ی روش‌شناختی در تحقیقات ... ۵۳.....

می‌تواند در مطالعات تبیینی و آزمون‌های علی به بروز مشکلات جدی در استنباط منجر گردد.

از سوی دیگر، در تحقیقات با چند متغیر مستقل اگر پژوهشگری صرفاً موردهای افراطی را به لحاظ متغیر وابسته انتخاب کند، تأثیرات متغیرهای مستقل با یکدیگر خلط خواهند شد. مثلاً چنانچه پژوهشگر فقط اشخاصی را انتخاب کند که میزان تعصب آنان خیلی زیاد یا خیلی کم است و بکوشد اقتدارگرایی و پایگاه اجتماعی را به عنوان علل تعصب مورد سنجش قرار دهد و اگر هر دو رابطه‌ای مثبت با تعصب داشته باشند آن‌گاه اشخاصی که تعصب آنان فوق‌العاده زیاد است، احتمالاً میزان هر دو متغیر مستقل هم در آن‌ها بالا خواهد بود و اشخاصی که نمره‌ی آنان از یکی از متغیرهای مستقل بالا و از دیگری پایین است کنار گذاشته می‌شوند. نتیجه‌ای که در عمل به دست می‌آید، گزاره‌گویی در مورد تأثیر متغیرهای مستقل خواهد بود (بلیلاک، ۱۳۷۶).

یکی از متنفذترین مطالعات تطبیقی کلان که مصداقی برای این نوع تورش انتخاب تلقی گردیده، «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» تدا اسکاکپول است. اسکاکپول در این اثر کلاسیک که مبتنی بر روش تطبیقی- تاریخی بوده است، برای تبیین چرایی وقوع انقلاب‌های اجتماعی، سه انقلاب اجتماعی بزرگ را به عنوان موردهای تحت بررسی انتخاب کرد. او هم‌چنین موردهای اختلافی را که فاقد تجربه‌ی انقلاب اجتماعی بودند به عنوان کنترل و غنا بخشیدن به استدلال علی‌اش در نظر گرفت. در واقع، اسکاکپول کشورهایی که انقلاب اجتماعی را تجربه کرده‌اند (فرانسه، روسیه و چین) با کشورهای خاصی که در آن‌ها انقلاب اجتماعی روی نداده است (ژاپن، پروس و انگلیس) مقایسه می‌کند تا ارتباط علی عوامل ساختاری خاص را با این انقلاب‌ها نشان دهد. استدلال اصلی اسکاکپول در کتاب مذکور را می‌توان صرف نظر از جزئیاتش به شکل نمودار مسیر زیر نمایش داد:



اسکاچپول استدلال می‌کند که تهدیدهای نظامی خارجی و فشارهای بین‌المللی علت اساسی خواهند بود که مقامات دولتی رژیم دیوانسالارانه‌ی کشاورزی، اصلاحاتی را بر خلاف منافع طبقه‌ی مسلط زمین‌دار آغاز کنند. اگر طبقه‌ی مسلط واجد شالوده‌ی اقتصادی مستقل و در قدرت سیاسی نیز سهم باشد این گروه مخالف می‌تواند علت جدایی و شکاف در میان نخبگان سیاسی حاکم شود. به علاوه اگر دهکده‌های روستایی، خودکفا و مستقل از کنترل دائم ارباب‌ها بوده و دهقانان نیز واجد همبستگی باشند این گروه (= دهقانان) می‌توانند از فرصت به دست آمده‌ی ناشی از شکاف نخبگان قدرت استفاده کنند و دست به شورش بزنند که این شورش‌ها نیز نهایتاً به انقلاب اجتماعی منجر خواهد شد.

استدلال تبیینی اسکاچپول مبتنی بر شواهد تاریخی از فرانسه و بخشی از چین است که از سوی کمونیست‌ها کنترل می‌شده است. مورد روسیه از دو مورد قبلی از این حیث متمایز است که طبقه بالای روسیه فاقد بنیاد اقتصادی مستقل ضروری برای جلوگیری از اصلاحات مورد حمایت دولت بوده است و نتیجتاً نخبگان سیاسی روسیه متحد و منسجم باقی ماندند و به همین علت انقلاب بعد از جنگ کریمه‌ی روسیه با شکست مواجه شد. ولی شکست روسیه در جنگ جهانی اول باعث فروپاشی انسجام نخبگان گردید که راه را برای انقلاب ۱۹۱۷ روسیه باز کرد (اسکاچپول، ۱۳۷۶: ۱۰۴-۱۰۶).

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۵۵.....

اسکاکپول برای افزایش قوت مدعایش مبنی بر این که این ویژگی‌های ساختاری، مهم‌ترین عوامل تعیین کننده‌ی انقلاب هستند در دو قسمت از زنجیره‌ی استدلالی خویش موردهای اختلاقی را بررسی کرد. وی دریافت که در پروس و ژاپن طبقات حاکم فاقد بنیان اقتصادی مستقل بودند، برای همین نتوانستند مانع اصلاحات دولتی شوند. تهدیدات و فشارهای خارجی در این دو کشور اگرچه قوی بود (بر خلاف فرانسه) ولی به عدم انسجام نخبگان سیاسی و در نتیجه انقلاب منجر نشد. او هم‌چنین در انگلستان (به عنوان یک مورد منفی دیگر) نشان داد که سطوح استقلال روستایی پایین بود و به همین علت دهقانان در وضعیتی نبودند که از فرصت شکاف میان نخبگان استفاده کنند و امتیازی بگیرند؛ پیامد یک چنین وضعیتی عدم وقوع انقلاب اجتماعی بود.

مقایسه‌ی موردهای اختلاقی در مطالعه‌ی اسکاکپول اگرچه به غنای تحلیل و استدلال وی افزوده است، هنوز مشکل تورش انتخاب را به طور کامل حل نکرده است چون این کشورها نیز بر اساس کرانه‌ی دیگر متغیر وابسته مطالعه‌ی اسکاکپول (وجود / عدم انقلاب اجتماعی) انتخاب شده‌اند. بنابراین گرچه مقایسه‌ی موردهای انتخاب شده از سوی اسکاکپول استدلال تئوریک وی را تأیید می‌کند، می‌توان این سؤال را مطرح کرد: آیا یک مجموعه‌ی متفاوت از موردها که بر اساس متغیر وابسته‌ی تحقیق وی انتخاب نشده باشند نیز همین کار را انجام می‌دهد؟

این سؤال وقتی قوت بیشتری به خود می‌گیرد که مشاهده می‌کنیم خیلی از کشورها (به ویژه در میان کشورهای جهان سوم) در دنیا وجود داشته و دارند که بسیار بیشتر از فرانسه‌ی تحت مطالعه‌ی اسکاکپول - که در اواخر قرن هجدهم میلادی یکی از قدرت مندترین کشورهای جهان بوده است - از تهدیدات خارجی و فشارهای بین‌المللی در رنج بوده و لطمه خورده‌اند، ولی با این حال انقلاب‌های اجتماعی به ندرت رخ داده است. آیا انقلاب‌های اجتماعی نادرند چون همان‌طور که اسکاکپول استدلال می‌کند شرایط ساختاری مناسب فراهم نیست یا این که تهدیدات خارجی و فشارهای بین‌المللی تنها گاه‌گاهی موجب به حرکت درآوردن مجموعه وقایعی می‌شود که به انقلاب منتهی می‌شود؟

گرچه مرجح بودن هر یک از احتمال‌های تبیینی فوق‌الذکر نیازمند بررسی و آزمون تجربی تئوری اسکاکپول است، ما بر اساس استدلال روش‌شناسانه در خصوص

این که تورش انتخاب به دستیابی پاسخ‌های غیرمعتبر در استنباط علی می‌شود پیش بینی می‌کنیم که ارتباط‌های مشاهده شده در مطالعه‌ی اسکاکیول به احتمال زیاد در نمونه‌ای دیگر از کشورها که بر اساس همبستگی‌شان با متغیر وابسته انتخاب شده باشند، تأیید نخواهد شد. در همین زمینه، به تحقیق گیدس (۱۹۹۰ و ۲۰۰۳) در خصوص ارزیابی تجربی تئوری انقلاب اسکاکیول استناد کرده‌ایم تا صحت پیش‌بینی‌مان را نشان دهیم.

البته، آزمون دقیق و همه‌جانبه‌ی تئوری اسکاکیول به صورت ایده‌آل مستلزم بررسی کلیه‌ی کشورهای است که مشخصات ساختاری‌شان (استقلال دهکده‌های روستایی؛ وجود طبقه‌ی مسلطی که واجد بنیان اقتصادی مستقل و در قدرت سیاسی نیز سهمیم باشد و...) مشابه هم باشد. این ویژگی‌های ساختاری (به عنوان متغیرهای میانجی) است که متغیر برون‌زای «تهدید خارجی و فشار بین‌المللی» را به انقلاب اجتماعی وصل می‌کند. پس از آن است که فرد می‌تواند تعیین کند که آیا انقلاب‌ها بیشتر در درون کشورهایی رخ داده است که با تهدید و فشار خارجی روبه‌رو بوده‌اند یا خیر؟

گرچه مشخص کردن کلیه‌ی موردهای جهانی با ویژگی‌های ساختاری‌شان در عمل غیرممکن است، چون مستلزم اطلاعات انبوه و معتنا بهی درباره‌ی کلیه‌ی کشورهای جهان از انقلاب فرانسه تا کنون است؛ گیدس (۱۹۹۰ و ۲۰۰۳) برای آزمون تئوری اسکاکیول کشورهایی را انتخاب کرد که ویژگی‌های ساختاری آن‌ها مشابه آن چیزی باشد که تئوری مذکور تعیین کرده بود و منطقه‌ی جغرافیایی‌شان نیز به عنوان نماینده‌ای برای متغیر وابسته اسکاکیول (انقلاب اجتماعی) عمل نکند. این کشورهای آمریکایی - اسپانیایی عبارت بودند از: مکزیک، گواتمالا، السالوادور، هندوراس، نیکاراگوئه، پرو، بولیوی و پاراگوئه.

همان‌طور که گفته شد این کشورها گرچه به صورت تصادفی انتخاب نشده‌اند ولی بر اساس همبستگی با متغیر وابسته‌ی اسکاکیول نیز انتخاب نشده‌اند. در تمام این کشورها، طبقات مسلط واجد بنیان اقتصادی مستقل بر اساس زمین و یا معدن بودند و هم‌چنین این گروه در قدرت سیاسی سهمیم و کاملاً قادر بودند به صورت موفقیت‌آمیزی

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۵۷.....

مقابل اصلاحات دولتی بایستند و طبق استدلال اسکاکیپول راه را برای انقلاب هموار سازند.

از سوی دیگر، مناطق روستایی این کشورها به توصیف اسکاکیپول در خصوص ساختار همبسته و مستقل روستایی بسیار نزدیک است و لذا امکان مشارکت دهقانان را در انقلاب میسر می‌سازد.

در مطالعه‌ی اسکاکیپول «شکست در جنگ» معرف اصلی مفهوم «فشارهای بین‌المللی» محسوب شده است (۱۳۷۶:۱۸۴). در تحقیق گیدس نیز فشار خارجی با معرف شکست در جنگی که به از دست دادن بخشی از قلمروی سرزمینی منجر می‌شود عملیاتی شده است. با یک چنین آستانه‌ی بالایی از فشار خارجی بر دولت، اگر از میان کشورهای مذکور - که شرایط ساختاری‌شان مشابه چیزی است که اسکاکیپول مد نظر دارد - کشوری واجد فشار خارجی و فاقد انقلاب اجتماعی باشد می‌توان استدلال اسکاکیپول را رد کرد. از سوی دیگر پیدا کردن هر مورد از وقوع انقلاب اجتماعی که بدون فشار خارجی باشد نیز استدلال اسکاکیپول را مورد تردید قرار می‌دهد.

با این که اسکاکیپول روشن نکرده است که چقدر زمان لازم است تا فشار خارجی به انقلاب منجر شود؛ ولی گیدس، بیست سال را زمان مناسبی می‌داند که فشارهای خارجی اثرات خود را نشان دهد.

نتایج تحقیق گیدس نشان داد که فقط یک مورد (انقلاب بولیوی ۱۹۵۲) با استدلال اسکاکیپول هم‌خوانی دارد. دو انقلاب مکزیکی (۱۹۱۰) و نیکاراگوئه (۱۹۷۹) بر خلاف استدلال اسکاکیپول بدون فشار خارجی روی داده است و بقیه‌ی موردها نیز با وجود تهدید و فشار خارجی، انقلاب اجتماعی را تجربه نکرده‌اند. حتی کشورهای السالوادور، پرو و گواتمالا نیز با وجود تجربیات طولانی از شورش‌های دهقانی، فاقد انقلاب اجتماعی بوده‌اند (گیدس، ۱۹۹۰: ۱۴۴-۱۴۵).

یافته‌های مطالعه‌ی مذکور نشان داد که اگر اسکاکیپول یک مجموعه‌ی بزرگ‌تری از موردها را که صرفاً براساس همبستگی با متغیر وابسته‌اش انتخاب نمی‌شد برای آزمون و اثبات مدعایش انتخاب می‌کرد احتمالاً به نتیجه‌گیری‌ای متفاوتی دست می‌یافت.

در واقع مقایسه‌ی موردهای انتخابی اسکاکیول با کشورهای مکزیک، گواتمالا، السالوادور، هندوراس، نیکاراگوئه، پرو، بولیوی و پاراگوئه که عوامل ساختاری (متغیرهای مستقل) مشابه و تجارب متفاوتی از انقلاب اجتماعی (متغیر وابسته) داشته‌اند، محدودیت‌های استنباط اسکاکیول را در تأثیر عوامل ساختاری بر انقلاب اجتماعی آشکار می‌کند؛ مگر آن که اسکاکیول ادعای تئوری انقلاب نکند و مطالعه و استدلال خویش را به همان مجموعه‌ی اندک موردهای تحت مطالعه‌اش محدود سازد. در صورتی که اسکاکیول معتقد بوده که انقلاب‌های مذکور را به صورت موضوع عام نظری مطالعه کرده است تا به تعمیمی استقرایی در باره‌ی علل انقلاب دست یابد (اسکاکیول، ۱۳۷۸؛ ۱۳۷۶). با این حال، نتایج فوق نشان داد هنگامی که موردهای آزمونی بر اساس متغیر وابسته انتخاب نشدند استدلال و استنباط تئوریک اسکاکیول مورد تردید قرار گرفت.

بنابر این، ارتباط‌های مشاهده شده میان علت و معلول‌ها در یک نمونه‌ی کوچک از موردها که بر اساس پیوندشان با متغیر وابسته انتخاب شده‌اند ممکن است در نمونه‌های غیر مرتبط با متغیر وابسته، محو یا معکوس شوند. پس به طور خلاصه می‌توان اظهار کرد که انتخاب موردها تنها بر اساس متغیر وابسته به احتمال زیاد به دستیابی به استنباط‌های غلط منجر می‌شود، مگر آن که محققانی که با موردهای اندک به تبیین می‌پردازند محدوده‌ی تعمیم گزاره‌هایشان را به همان مجموعه‌ی اندک موردها محدود سازند و از ادعای تئوریک آزمون شده، دست بردارند. پژوهشگران باید این قاعده‌ی روشی را همواره مدنظر قرار دهند که در طراحی تحقیق اجتماعی برای بررسی اثرات علی هیچ‌گاه موردهایشان را بر اساس متغیر وابسته انتخاب نکنند و تنها با انتخاب موردها بر اساس متغیرهای مستقل است که می‌توانند یک چنین تورشی را حذف و از مغالطه در استنباط علی بپرهیزند.

مشکل درجات آزادی^۱

یکی از کارکردهای اصلی تحقیقات تطبیقی در جامعه‌شناسی عبارت است از «آزمون فرضیات علی» در سطح واحدهای پهن‌دامنه‌ی اجتماعی. همان‌طور که برخی

1-Degrees of Freedom

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۵۹.....

دانش پژوهان تصریح کرده‌اند هر آزمون فرضیه‌ای نیازمند درجات آزادی است و هر چه درجات آزادی بزرگ‌تر باشد آزمون جدی‌تر و قوی‌تری انجام خواهد شد (لوئیس‌بک، ۲۰۰۴: ۲۴۳). «درجه‌ی آزادی» مبتنی است بر تعداد مشاهدات مستقل برای برآورد عوامل اگر مطالعه‌ای فاقد درجه‌ی آزادی باشد؛ یعنی مشاهدات کافی برای برآورد عوامل وجود نداشته باشد، ضرورتاً هر فرضیه‌ای، تأیید می‌شود. به عنوان نمونه می‌شود به دو مثال زیر توجه کرد:

الف- ضریب همبستگی ساده میان دو متغیر بی‌ربط هنگامی که فقط دو مورد در میان باشد ($N=2$) ضرورتاً یک (همبستگی کامل) می‌شود.

ب- در تحلیل رگرسیون چندگانه‌ای که عمداً نه متغیر مستقل بی‌ارتباط با یک متغیر وابسته را انتخاب کرده‌ایم؛ هنگامی که تعداد موردها ده باشد ($N=10$) نیز مقدار ضریب تبیین یا R^2 معادل یک (برازش کامل) می‌شود.

در هر دو مثال فوق، گرچه متغیرهای در نظر گرفته شده نسبت به هم کاملاً بی‌ربط بوده‌اند؛ چون تعداد موردها به اندازه‌ای بوده که درجات آزادی را تهی یا مساوی صفر کرده‌است، ضرورت ریاضی موجب شده که مقدار ارتباط و برازش میان متغیرها (R و R^2) «کامل و تام» شود، و فرضیات تحقیق، به غلط، کاملاً تأیید گردد.

مشکل درجات آزادی^۳ در تحقیقات تطبیقی بر این مسأله مبتنی است که در هر مطالعه‌ای، اگر تعداد عوامل تبیینی نسبت به موردهای تحت بررسی (کشورها یا سایر مشاهدات پهن دامنه‌ی جامعه‌شناختی) بیشتر باشد، طرح تحقیق دچار ابهام و مشکل می‌شود تا جایی که نمی‌توان برای واریس درستی فرضیه‌ها به جواب‌های روا و معتبری دست یافت. به طور کلی، وقتی که ما با تعداد بیشتر متغیرها نسبت به موردها روبه روییم، نتایج هر آزمون تجربی، «نامعین»^۱ است. در تحقیقات روش تطبیقی این مشکل را غالباً به عنوان «فرا معین»^۲ شناخته‌اند در صورتی که اقتصاددانان آن را «فرو معین»^۳ نامیده‌اند (جکمن، ۱۹۸۵: ۱۶۴).

1-Indeterminate
2-Overdetermination
3-Underidentification

فرض کنید محقق می‌خواهد بداند که کدام عوامل، تخصیص هزینه‌ی بالای عمومی را تبیین می‌کند. پس از مروری بر تحقیقات موجود او این فرضیه را مطرح می‌کند که هزینه‌ی عمومی در کشورهای ثروتمند واجد حکومت متمایل به چپ بالا است. در این مثال ما با یک متغیر وابسته (هزینه‌ی عمومی) و دو متغیر مستقل (سوگیری ایدئولوژیک حکومت و ثروت کشور) روبه‌رو هستیم. به طور منطقی می‌توان چهار ترکیب ممکن بر اساس این متغیرها در نظر گرفت:

ثروت کشور		چپ	سوگیری ایدئولوژیک حکومت
ثروتمند	فقیر		
کشور (ب) چپ ثروتمند	کشور (الف) چپ فقیر	راست	
کشور (د) راست ثروتمند	کشور (ج) راست فقیر		

منبع: لندن، ۲۰۰۰: ۴۰.

محال است که این محقق بتواند اثر متغیرهای مستقل را بر روی سطح هزینه‌ی عمومی بفهمد؛ اگر وی مقایسه‌ی خود را به دو کشور یا یک کشور محدود کند. برای مثال اگر یک کشور «چپ فقیر» با یک کشور «چپ ثروتمند» مقایسه شود متغیر سوگیری ایدئولوژیک حکومت امکان پیدا نکرده است که تغییر کند (یعنی از حالت متغیر خارج شده و ثابت^۱ می‌شود). به همین سان اگر یک کشور «چپ ثروتمند» با یک کشور «راست ثروتمند» مقایسه شود آن‌گاه «ثروت» امکان پیدا نکرده است که تغییر کند. فقط با اضافه کردن یک مورد سوم (مثلاً یک کشور «راست فقیر») است که به هر دو متغیر مستقل امکان تغییر داده می‌شود و فرضیه‌ی تحقیق می‌تواند بر اساس طرح تحقیق معینی «آزمون» شود.

به هر حال، چه در تحقیق کمی متغیرمحور و چه تحقیق کیفی موردمحور اگر تعداد متغیرها بیش از تعداد موردها باشد، آزمون فرضیات رقیب غیرممکن می‌شود. در چنین وضعیتی، فرد می‌تواند تبیین‌های رقیب مختلفی را در نظر بگیرد که به صورت برابر با

1-constant

تأملی بر سه مسأله‌ی روش شناختی در تحقیقات ... ۶۱.....

داده‌ها تأیید می‌شوند و هیچ راهی برای تمییز میان آن‌ها وجود ندارد. به عبارت دیگر، در این شرایط، مجموعه‌هایی متفاوت از تبیین‌کننده‌ها که به صورت فرضیات تئوریک مطرح شده‌اند از ابطال، مصونیت پیدا می‌کنند و همه‌ی آن‌ها می‌توانند مدعی شوند که از میزان حمایت تجربی مشابهی برخوردارند (جکمن، ۱۹۸۵؛ گلدتورپ، ۱۹۹۷؛ روشه مایر و استفانز، ۱۹۹۷؛ لندمن، ۲۰۰۰).

مثلاً اگر بخواهیم اثرات «نظام حزبی» و «شکاف اجتماعی» را بر «بی‌ثباتی سیاسی» در میان دو کشور مورد بررسی و آزمون قرار دهیم؛ در این حالت، سه متغیر برای تنها دو کشور وجود دارد؛ و این بدان معناست که ما فاقد اطلاعات یا مشاهدات کافی برای مجزا کردن اثرات دو متغیر تبیینی از یکدیگر هستیم. آزمون دقیق فرضیه‌ی مزبور مستلزم وارد کردن کشورهای اضافی به مطالعه است.

مشکل درجات آزادی، اصولاً، مسأله‌ای اساسی رو در روی روش‌های تطبیقی کیفی یا موردمحور است؛ چون در این نوع تحقیقات است که معمولاً تعداد موردها کمتر از تعداد متغیرهاست. در حقیقت، مطالعات تطبیقی کیفی نوعاً واجد قلت موردها نسبت به تعداد متغیرهاست و اصولاً این ویژگی، یکی از مشخصات کلیدی در تعریف تحقیق تطبیقی کیفی یا موردمحور محسوب می‌شود (راژین، ۱۹۹۷: ۳۸). از این رو، بسیاری از دانش‌پژوهان حوزه‌ی تطبیقی در جامعه‌شناسی تصدیق و تصریح کرده‌اند که گرچه مطالعات تطبیقی کیفی و مورد محور به واسطه‌ی عمق و ژرفانگری‌شان می‌توانند برای مفهوم‌سازی دقیق‌تر بر اساس درک معنای پدیده‌ها، تکوین و بسط فرضیات جدید و کلاً مقام تئوری‌پردازی مفید فایده باشند؛ سودمندی ناچیزی در آزمون فرضیه یا ارزیابی تجربی استدلال‌های نظری (مقام نظریه‌آزمایی) دارند (جکمن، ۱۹۸۵: ۱۶۴؛ هال، ۲۰۰۳: ۳۹۵؛ راژین، ۲۰۰۴: ۱۴۹).

در هر حال، مسأله «درجات آزادی» مشکلی بغرنج و جدی در آزمون مدعاهای علی در تحقیقات تطبیقی است و راه‌حل‌های مورد وفاق که برای این مسأله تاز سوی دانشمندان این حوزه ارائه شده نیز عمدتاً مبتنی بر این اصل است که تعداد متغیرها (عوامل تبیینی) باید کمتر از تعداد مشاهدات شوند (کینگ و همکاران، ۱۹۹۴؛ گلدتورپ، ۱۹۹۷؛ لندمن، ۲۰۰۰). البته استراتژی مذکور یعنی افزایش درجه‌ی آزادی به عنوان منبع مهم تصحیح‌کننده این مشکل عمدتاً برای پژوهشگرانی که ذیل رویکرد

۶۲... پژوهشنامه‌ی علوم انسانی و اجتماعی «ویژه‌نامه‌ی پژوهش‌های اجتماعی» / نیمه اول ۱۳۸۷

متغیرمحوری یا مطالعات تطبیقی کمی مشغول به کار هستند کاربرد دارد؛ ولی، کینگ و همکارانش رویه‌های همانندی را ارائه کرده‌اند که متناسب با مطالعات کیفی مورد محور است (۱۹۹۴: ۲۲۱-۲۲۳).

جمع بندی

در این مقاله، به سه مشکل و مسأله‌ی مهم روش‌شناختی در مطالعات تطبیقی کلان پرداخته شد:

مسأله‌ی اول یعنی مغالطات محیطی و فردگرا هنگامی پیش می‌آید که مطالعه‌ای که مربوط به یک سطح تحلیل معین است، نتایجش در سطوح تحلیل دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد. برای مثال، یک تئوری انقلاب ممکن است بر عوامل روانشناختی فردی تأکید کند که رفتار شورشی را توضیح می‌دهد؛ اما در تحقیق تطبیقی برای آزمون این تئوری از آمارهای جمعی^۱ مثلاً مربوط به سطوح نابرابری و میزان خشونت سیاسی استفاده کند.

مسأله‌ی دوم، تورش/انتخاب از گزینش تعمدی کشورها ناشی می‌شود. آشکارترین شکل تورش انتخاب در مطالعات تطبیقی هنگامی روی می‌دهد که یک محقق، تنها آن مورد(کشور)هایی را در نظر بگیرد که مدعای نظری‌اش را تأیید می‌کند. با این حال شکل ظریف‌تر تورش انتخاب وقتی روی می‌دهد که گزینش کشورها فقط و فقط متکی به ارزش‌های معینی از متغیر وابسته باشد.

مسأله‌ی سوم، مشکل درجات آزادی هنگامی پیش می‌آید که تعداد عوامل تبیینی بیشتر از تعداد کشورها یا مشاهدات مورد مطالعه است؛ که این خود به طرح تحقیق مبهمی برای آزمون مدعاهای نظری رقیب منجر می‌شود. بدیهی است که این مشکل غالباً در مواقعی رخ می‌دهد که مطالعه‌ی موردی یا مقایسه‌ی میان چند کشور محدود مد نظر باشد تا وقتی که مقایسه بین کشورهای متعدد است.

اگرچه این مسائل و مشکلات موانع لاینحلی را برای تحقیق تطبیقی بیان نمی‌کنند؛ لکن، پرداختن به آنها واجد اهمیت به‌سزایی است. آگاهی و توجه به این مشکلات

1-Aggregate

تأملی بر سه مسأله ی روش شناختی در تحقیقات ... ۶۳.....

می تواند برانگیزاننده ی قوه ی ابتکار و خلاقیت پژوهشگران برای ابداع راه حل های نوین و طرح های تحقیق روا و پایا در حوزه ی مطالعات تطبیقی کلان شود. در پایان، لازم به تذکر است که مسائل و مشکلات تحقیق تطبیقی برای این طرح نشده است تا پژوهشگران تطبیقی را زمین گیر کند؛ بلکه، برای این طرح شده است تا منابع ممکن تورش در استنباط های معتبر را آشکار سازد. توجه ی دقیق به این مسائل در آغاز هر تحقیق تطبیقی، انواع ممکن استنباط های معتبر را بیشینه خواهد کرد. در حقیقت، شناخت منابع ممکن تورش و استنباط های غلط و هم چنین، پذیرش محدودیت های طبیعی تحقیق تطبیقی، گامی مناسب در راه پرپیچ و خم تولید شناخت و دانش در جامعه شناسی است.

یادداشت‌ها:

- ۱- برای آشنایی با سایر مسائل و مشکلات در تحقیقات تطبیقی کلان و راه‌حل‌های ارائه شده برای آن رجوع شود به: آرمر و گریم‌شاو، ۱۹۷۳؛ فصل ۲ و ۱۲؛ والیر، ۱۹۷۳؛ ساندرز، ۱۹۹۴؛ گلدتورپ، ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰؛ فصل سوم؛ روشه‌مایر و استفانز، ۱۹۹۷؛ راژین، ۱۹۹۷؛ لندمن، ۲۰۰۰؛ فصل سوم.
- ۲- البته باید توجه داشت که دورکیم، استنباط و نتیجه‌گیری‌های اصلی خویش را صرفاً محدود به این داده‌ها نکرده است و از میزان خودکشی در میان افراد کاتولیک و پروتستان در واحدهای قلمرویی (مثل، ایالت‌های آلمان و پروس) نیز استفاده کرده است (ر. ک. دورکیم، ۱۳۷۸؛ فصل دوم از کتاب دوم).
- ۳- این مشکل در تحقیقات مربوط به روش تطبیقی با عناوین دیگری هم‌چون «متغیرهای زیاد و N کوچک» یا «استنباط‌های زیاد با مشاهدات ناکافی» یا «استنباط‌هایی فراتر از دلالت‌های مشاهده شده» یا «مشکل N کوچک» نیز مطرح شده است (ر. ک. به: مارش و استوکر، ۱۳۷۸؛ لایرسون، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۴؛ کینگ و همکاران، ۱۹۹۴؛ گلدتورپ، ۱۹۹۷؛ روشه‌مایر و استفانز، ۱۹۹۷؛ لندمن، ۲۰۰۰؛ کوپچ، ۲۰۰۲؛ راژین، ۲۰۰۴).

تأملی بر سه مسأله ی روش شناختی در تحقیقات ... ۶۵.....

منابع و مأخذ :

- ۱- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۶) دولت ها و انقلاب های اجتماعی ، سید مجید رویین تن، تهران :انتشارات سروش.
- ۲- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۸) تبیین انقلاب ها ، نظریه های بنیادی جامعه شناختی ؛ لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ ، ترجمه ی فرهنگ ارشاد ، تهران: نشر نی.
- ۳- بلیلاک، هوبرت (۱۳۷۶) استنباط های علی در پژوهش غیر آزمایشی ، ترجمه ی محمدرضا شادرو ، تهران : انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۴- دورکیم، امیل (۱۳۶۸) قواعد روش جامعه شناسی، ترجمه ی علی محمد کاردان، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- دورکیم، امیل (۱۳۷۸) خودکشی، ترجمه ی نادر سالارزاده، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۶- ساندرز، دیوید (۱۳۸۰) الگوهای بی ثباتی سیاسی ، چاپ اول ، تهران:انتشارات پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.
- ۷- سرایی، حسن (۱۳۷۲) مقدمه ای بر نمونه گیری در تحقیق ، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت .
- ۸- گار، تدرابرت (۱۳۷۶) چرا انسان ها شورش می کنند؟، ترجمه ی علی مرشدی زاد، چاپ اول ، تهران: انتشارات پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.
- ۹- گار، تدرابرت (۱۳۷۹) مدلی علی از منازعات داخلی، مندرج در کتاب خشونت و جامعه، ترجمه ی اصغر افتخاری، تهران :نشر سفیر.
- ۱۰- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه ی امیرمحمد حاجی یوسفی، چاپ اول ، تهران: انتشارات پژوهشکده ی مطالعات راهبردی.

11- Armer, Michael and Allen D. Grimshaw (1973) *Comparative Social Research: Methodological Problems and Strategies*, John Wiley & Sons, Inc.

12- Bollen, Kenneth ; Barbara Entwisle,& Arthur Alderson (1993) «Macrocomparative Research Methods», *Annual Review of Sociology*,19:321-351

- 13- Bryman, Alan & Cramer, Duncan (1994) *Quantitative Data Analysis or Social Scientists*, Routledge, Inc.
- 14- Coppedge, Michael (2002) *Theory Building and Hypothesis Testing*, University of Notre Dame.
- 15- Collier, David (1995) «Translating quantitative methods for qualitative researchers», *American Political Science Review*, 89 : 461-466.
- 16- Freedman, David (2004) «Ecological Fallacy», in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (eds), *The Sage Encyclopedia of Social Science Research Methods*, Volume 1, p: 293-294, SAGE Publications, Inc.
- 17- Geddes, Barbara (1990) «How the Cases you choose Affect the answers you get», *Political Analysis*, 2 : 131-150.
- 18- Geddes, Barbara (2003) *Paradigms and Sand Castles*, University of Michigan Press.
- 19- Goldthorpe, John (1997) «Current Issues in Comparative Macrosociology», *Comparative social research*, 16 : 121-132.
- 20- Goldthorpe, John H. (2000) *On Sociology*, Oxford, UK: Oxford University Press.
- 21- Green, William (2000) *Econometric Analysis*, Prentice-Hall, Inc.
- 22- Gujarati, Damodar (1995) *Basic Econometrics*, McGraw-Hill Inc.
- 23- Hall, Peter (2003) *Aligning Ontology and Methodology in Comparative Research* in James Mahoney & Dietrich Ruschemeyer (eds), "Comparative Historical Analysis in the Social Sciences", p. 373- 406, Cambridge University Press.
- 24- Heckman, James (1990) «Varieties of Selection Bias», *The American Economic Review*, 80 : 313- 318.
- 25- Herkenrath, Mark (2002) «Quantitative Cross-national Analysis as a Research Tool in the Sociology of Developing Countries», *Current Sociology*, 50 (4) 517-530.
- 26- Hughes, Marion (1997) «Sample Selection Bias in Analyses of the Political Democracy and Income Inequality Relationship», *Social Forces*, 75:1101-17.
- 27- Jackman, Robert (1985) «Cross-national Statistical Research and the Study of Comparative Politics», *American Journal of Political Science*, 29 (1) 161-182.

- 28-King ,Gary ; R. Keohane , and Sidney Verba (1994) **Designing Social Inquiry**, Princeton University Press.
- 29- Kohn, Melvin (1987) «Cross-National Research as An Analytic Strategy», *ASR*, 52:713-731.
- 30- Landman, Todd (2000) **Issues and Methods in Comparative Politics**, Routledge, Inc.
- 31- Lewis-beck, Michael S. (2004) *Degrees of Freedom* , in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (eds), "**The Sage Encyclopedia of Social Science Research Methods**", Volume 1, pp: 243-244, SAGE Publications, Inc.
- 32- Lichbach,Mark Irving (1997) *Social Theory and Comparative Politics* , in M. Lichbach and A. Zuckerman (eds),"**Comparative Politics: Rationality, Culture, and Structure**" Cambridge University Press, 239-276.
- 33- Lieberson , Stanley (1991)« Small N's and Big Conclusions» , *Social forces*, 70 : 307-320.
- 34- Lieberson,Stanley(1994)«More on the uneasy case for using mill-type methods in small-N comparative studies», *Social forces*,72:1225-1237.
- 35- Lieberson, Stanley (1997) *The big broad issues in society and social history*, in Vaughn Mckim and Stephen Turner (eds.)"**Causality in crisis**", university of Notre Dame Press, p: 359-383.
- 36- Mahoney, James & Dietrich Ruschemeyer (2003) **Comparative Historical Analysis in the Social Sciences** ,Cambridge University Press.
- 37- Mahoney, James (2004)«Comparative-Historical Methodology», *Annual Review of Sociology*,30 :81- 101.
- 38- Maxwell, Joseph A. (2004) «Causal Explanation, Qualitative Research, and Scientific Inquiry in Education», *Educational Researcher*, 33 (2) 3-11.
- 39- May, Tim (1998) **Social Research**, Open University Press, Second Edition.
- 40- Neuman, William Lawrence (2000) **Social Research Methods**, Allyn and Bacon Press,4 ed.
- 41- Przeworski , Adam and Henry Teune (1970) **The Logic of Comparatve Social Inquiry** , John Wiley & Sons, Inc.

- 42- Ragin, Charles (1987) **The Comparative Method**, Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- 43-Ragin, Charles (1997) «Turning The Tables: How Case-Oriented Research Challenges Variable-Oriented Research», *Comparative social research* , 16 : 27-42.
- 44- Ragin, Charles (2004) *Comparative Method* , in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (eds), "**The Sage Encyclopedia of Social Science Research Methods**", Volume 1, pp: 148-151, SAGE Publications, Inc.
- 45-Rueschemeyer, Dietrich & John Stephens (1997) «Comparing Historical Sequences», *Comparative social research*, 16:43-53
- 46- Sambanis, Nicholas (2003) **Using Case Studies to Expand the Theory of Civil War**, World bank.
- 47- Sanders, David (1994) «Methodological Considerations in Comparative Cross-national Research», *International Social Sciences Journal*, 1994, 46:43-49.
- 48- Schwartz, Sharon (1994) «The Fallacy of the Ecological Fallacy», *American Journal of Public Health*, 84 (5) 819-824.
- 49- Seligson, Mitchell (2002) «The Renaissance of Political Culture or the Renaissance of the Ecological Fallacy», *Comparative Politics*, 34: 273-292.
- 50- Selvin, Hanan (1958) «Durkheim's suicide and problems of empirical research», *AJS*, 63, 6: 607- 619
- 51- Stark, Rodney and William Sims Bainbridge (1996) **Religion, Deviance, and Social Control**, Routledge, Inc.
- 52- Vallier, Ivan (1973) **Comparative Methods in Sociology**, University of California Press.
- 53- Van Poppel, Frans and Lincoln H. Day (1996) «A Test of Durkheim's Theory of Suicide Without Committing the Ecological Fallacy», *ASR*, 61 (3) 500-507.